

باری ، طبق برنامه ، دکترایرج گلسرخی ، از ایران ، دسته
گلی بزرگ وزیبا پای تندیس نهاد ، سپس برنامه های جشن با



قلم انداز

اجرای غایشنامه ای از داستانهای شاهنامه ازسوی برخی هنرمندان
تاجیک ، آغاز شد . طراحی لباس ها و سلاح ها ، زیبا و چشمگیر اما
اجرای نقش ها ، بسیار ضعیف بود ، به ویژه که برای صدا ، آن هم
در آن فضای باز و بسیار وسیع ، جز یکی دو میکروفون ویلندگوی
معمولی ، هیچ فکر دیگری نشده بود . ابیات شاهنامه را برخی از
حفظ و برخی از روی نوشته اما اغلب غلط می خواندند .

این ضعف به خصوص در برابر تندیس بسیار باشکوه
فردوسی ، بیشتر به چشم می آمد . آن هم ، با آنهمه اقبال و توجه
مردم تاجیک به فردوسی . در کمتر از ده روز اقامت ، بارها دیدم که

گزارش سفر تاجیکستان

(قسمت سوم)

چهارشنبه ۷۱/۶/۱۸

سراسر میدان آزادی از مردم دوشنبه (و شاید از مردم شهر
های دیگر ، نیز) موج می زد . تا آنجا که من می توانستم ببینم
و دقت کردم ، حتی يك تن ، روس در میان جمعیت انبوه تاجیکان
به چشم نمی خورد . شمار روس ها ، در دوشنبه کم هم نیست ،
اگرچه پس از فروپاشی کمونیسم ، بسیاری از آنان ، به روسیه باز
گشته یا هجرت کرده اند .

مراسم ، در اصل ، برای پرده برداری از تندیس شکوه مند
فردوسی ، برپا شده بود اما به قول هواشناسان ، يك جبهه هوای
عجول ، نیمه شب ، این مهم را خود به انجام رسانده بود !
گویی ، باد شبانگه ای ، بادیلن تندیس پوشیده در پرده ،

مدتی بین انجام یکی از دوپند فردوسی :

چو فردا شود کار فردا کنیم

و

از امروز کاری به فردا همان

مردد مانده ، و سرانجام ، پند دوم را اجرا کرده بود!



عروس و داماد های تاجیک ، پیش از رفتن به خانه بخت ، دسته
گلی به پای همین تندیس نثار می کردند .

يك چراغ است در این خانه و از پرتو آن

هر طرف می نگریم محبتی ساخته اند

وقتی يك ملت ، به کسی چون فردوسی ، آنقدر می بالد ،



به دعوت عسکر حکیم ، رئیس این اتحادیه و به اتفاق خود او در سالن نمایشی درهمین محل حضور یافتیم که در آن نمایش رستم و سهراب به افتخار میهمانان شرکت کننده در کنگره بین المللی فارسی زبانان یا به تعبیر خود تاجیکان : «انجمن بین الخلقی تاجیکان و هموطنان خارجی» ، برگزار می شد .

نمایش در دو پرده به کارگردانی و بازیگری صالح قاسم ، در مدت حدود دو ساعت روی صحنه رفت؛ با صحنه آرایبی بسیار ساده و اجرایی متوسط و گاهی حتی بد .

مقبولترین بازی را خود صالح قاسم به نمایش گزارده که در نقش رستم بازی می کرد . بازیگران دیگر آلبته شعرهای شاهنامه را بی غلط می خواندند ولی نمایش در مجموع ، به هیچوجه همشأن فردوسی و کار سترگ او «رستم و اسفندیار» نبود مگر آنکه بخواهیم آن را با شبه نمایشی که پای تندیس فردوسی ، دیدیم ، مقایسه کنیم ؛ که باید گفت نسبت به آن انصافاً بسیار خوب بود :

می گویند در ولایت اصلی ما قزوین - حرسهاله من آفات الملعین - یکی از همولایتی های ما با یک کشتی گیر تهرانی که برای مسابقه با تیم خود به قزوین آمده بود ، کشتی گرفت و باخت ؛ طبیعی است که همه برای برنده یعنی تهرانی کف زدند . همولایتی ، تشریق کنندگان حریف را با دست دعوت به سکوت کرد و گفت :

- ما دانید چزیس، بيم؟ ما چیزی نبودیمان نه اینکه حریف پهلوانست!

و شگفتا در پایان نمایش ، یک شاعر ایرانی مقیم خارج که در جمع قماشگران حاضر بود ، برخاست و نخست خود را با فروتنی تمام (!) متخصّص شاهنامه شناسی (کذا) معرفی کرد و آنگاه با تعبیرهایی نظیر «بزرگترین شاهکار» و «بهترین اجرایی که تا کنون از این داستان بر صحنه آمده است» از اجرای نمایش و کارگردانی بی بدیل آن قدردانی کرد .

کارگردان بیچاره در خوف و رجا مانده بود و نمی دانست که به ریش بگیرد یا اینکه به ریشخندش گرفته اند .

من نمی دانم این شاعر ، بجز می و معشوق که به برکت مهمان نوازی برخی از «رفقا»ی تاجیک ، هر روز و هر شب در اختیار داشت ، چه چیز دیگری از آنان می خواست که آنچنان آشکارا تلقّی می گفت . چند بار خواستم برخیزم و چیزی بگویم ، دیدم ممکن است از سوی برخی همراهان همسفر ، حمل بر خط و خط بازی یا موضعگیری سیاسی شود . گیرم که هر موضعی هر گاه در تمام عمر خود داشته ام و دارم ، از روی کمال خلوص و اعتقاد قلبی بوده است و نه بهره گیری سیاسی .

باری ، به انگاره همان پرهیز ، ساکت نشستم ، ولی

که نخستین تندیس میهنی خود را از پیکر او می سازد و آن را به جای مجسمه لنین ، در بزرگترین میدان پایتخت خویش ، نصب می کند ؛ دستکم جامعه فرهنگی و هنرمندان آن ملت ، باید پیش از پیکر ، با روان و اثر فردوسی ارتباط برقرار کرده باشند .

چاره ای جز این نیست ؛ یا باید به همان شعرای محلی ، از نوع غالب و اغلب ؛ اکتفا کنی و یا اگر به شاعری بزرگ و جهانی رو می آوری باید اسباب دریافت و حس و ادراک بزرگی او را در خود فراهم آوری .

یا مرو با یارِ ازرق پیرهن

یا بکش بر خان و مان انگشت نیل

اجرای بسیار ضعیف این نمایش نشان می دهد که تاجیکان تا دسترسی به ژرفای فرهنگ خود ، هنوز راه درازی در پیش دارند .

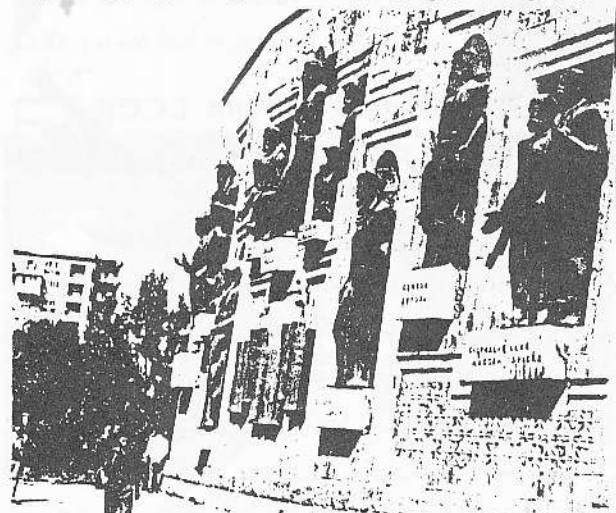
صاحب این قلم ، این داوری را تنها با دیدن همین یک برنامه ، نمی کند ، تا بتوان گفت : باقاضی چُست و گواه سست ، در قضاوت شتابزدگی کرده است ، در مدت کوتاه اقامت خود در تاجیکستان ، علاوه بر این مورد ، سعادت دیدار سه نمایش دیگر در شهر دوشنبه و در سه تأثر مختلف ، دست داد .

خوشبختانه ، یکی از این سه مورد ، رستم و اسفندیار فردوسی بود که در سالن نمایش «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» بر گزار شد .

از سخن ، سخن زاید ؛ عیبی ندارد ، که در این یادداشت ها ، از سیاق «سیر زمانی» [=کرونولوژیک] ، به پیروی از «سیر سخن» ، عدول کنم و شمارا کنار میدان آزادی دوشنبه و پای تندیس فردوسی ، لختی سرپا نگهدارم و نخست این هرسه نمایش را ، شرح کنم ، آنگاه به سیر طبیعی سفر ، باز گردم :

۱- نمایش رستم و اسفندیار

غروب دوشنبه ۲۳/۶/۷۱ پس از شرکت در جلسه شعرخوانی و سخنرانی در محل «اتحادیه نویسندگان تاجیکستان» ،



وطن اصلی بازداشته و یاد آور شده بودند اگر چنین کند ،سرنوشت وی کشتن پدر ازدواج با مادر خواهد بود. تا يك روز که از کرنه دور شده بود ،در راه ،پدر خویش را بی آنکه بشناسد ، در کشمکش ، کشت. سپس طی ماجرای ، شاه تیس شد و با مادر خود ژوکاستیس بی آنکه او را بشناسد ، ازدواج کرد. سرانجام ، پیشگویی ، این ماجرا را افشا کرد . ژوکاستیس خود را کشت و ادیپ خویش را کور ساخت و تیس را همراه دختر خود آنتیگون ترک گفت .

سوفوکل با الهام از این اساطیر ، تراژدی زیبای ادیپ شهریار را ساخته است . و آنک ما ، در تآتر «لاهوته» شهر دوشنبه بودیم تا اجرای ویژه آن را ببینیم . بازی ها بسیار استوار و گیرا بود به ویژه بازیگری که نقش ادیپ را بازی می کرد (تصویر او را هنگام اجرای لحظه ای از همین نقش می بینید) و آنگاه بازیگری که نقش ژکاستس را .



Артисти Халқии СССР
Ҳошим Гадоев

صحنه آرایی باشکوه و نور پردازی بسیار خوب ، میزانشن حساب شده و دقیق همراه با ترجمه و نگارش روان و فاخر متن نمایشنامه به فارسی دری و تعمداً اندک متمایل به زبان آرکائیک ، حکایت از تآتری فخم می کرد که سال های متمادی ، بی واسطه ، شکوه مکتب استانیسلاوسکی را پیش چشم داشته است . در پایان دو ساعت میخکوب شدن به صندلی ها ، تماشاگران بی مبالغه بیش از ده دقیقه بازیگران را که حدود سی نفر

خوشبختانه يك جوان فرهیخته تاجیک برخاست و با تعادل و بختگی تمام ، عیب و هنر آن نمایش را برشمرد و در واقع روی آن شاعر را کم کردونشان داد که هر جا که زرهگر است ، پیکانگر هم هست .

۲- نمایش ادیپ شهریار

عصرروز جمعه ۷۱/۶/۲۰ ، خانم گلرخسار شاعری بسیار مشهور تاجیکستان ، مرا از يك مجلس عروسی ، به محل تآتر «لاهوته» رسانید و خود باز گشت ، که کار دیگر داشت .

در این تآتر خانه ، نمایشنامه ادیپوس پادشاه یا ادیپ شهریار اثر سوفوکل (۴۹۵ تا ۴۰۵ قبل از میلاد) شاعر تراژدی یونانی را ، به افتخار میهمانان ، به نمایش نهاده بودند .

در اساطیر یونان آمده است که : لایوس Laios شاه تیس Thebes چون از پیشگوییان شنیده بود که به دست فرزندش کشته خواهد شد ، همینکه همسرش ژوکاستیس ، ادیپ را به دنیا آورد ، وی را بر چکاد کوه سیترون Citheron نهاد اما

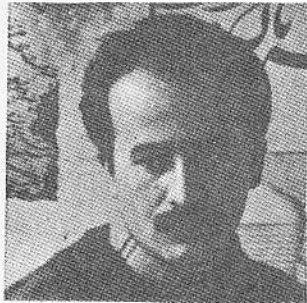


طرح از هنرمندان تاجیک

چوپانی اورادریافت و سپس نزد شاه گرنه Corinthه برد و ادیپ نزد این شاه تربیت یافت . پیشگوییان او را تا ابد از باز گشت به

مقاله

کلس



اسرافیل شیرچی

هنر شیرچی

از دید دو استاد

استاد محترم شهبازیان

مقدمه: شخصیت برجسته و بی‌نظیر هنر آفریننده و آفریننده هنر ایرانی

با همه برادران عزیز هنرمند و دانشمند ما از شیخ نجیب هنر شیرچی

مهرماه

۱۳۷۰/۱۱/۲۲

استاد لایق

اسرافیل شیرچی یکی از چهره‌های موفق و محبوب این جمع خدمتگزار است که از سال ۱۳۵۵ در شهرستان بابل با این هنر بی‌بند خورد و با سری پر شور و دلی سرشار از عشق به خط نوشتن را آغاز نمود. چند سال بعد برای تکمیل اندوخته‌هایش ساکن تهران شد و بعد از طی دوره‌های معمول چهارساله، فراگیری تلاش خود را بصورت تخصصی در خط شکسته ادامه داد و سپس در سال ۱۳۶۴ به جمع مدرسین خط شکسته انجمن خوشنویسان ایران پیوست و تاکنون خدمات شایسته‌ای را در ترویج و تثبیت این هنر ارائه نموده است.

شیرچی با حضور فعال در صحنه‌های فرهنگی و هنری و برپائی نمایشگاه‌های پر بار و موفق و عرضه‌ی آثار ارزشمند با مردم پیوندی عمیق و صمیمی برقرار کرده است. استقبال شایان توجه صاحب‌نظران و تجلیل دوستداران هنر او در نمایشگاه قبل که با عنوان «رویشی دیگر» در گالری سیحون به نمایش درآمد بهترین یاداشی بود که این هنرمند شایسته دریافت نمود.

یدالله کابلی خوانساری

دیماه ۱۳۷۱

استاد محترم شهبازیان

سایه گل و سحر آینه
مهرماه

بودند ، تشویق می کردند ، آنگاه مهمانان از من خواستند که به نمایندگی آن ها روی صحنه بروم و تشکر کنم . که با چند شاخه گل و سخنی کوتاه ، این فرمان همراهان را اطاعت کردم .

سپس یکی از دولتمردان برجسته تاجیکستان ، جوایز پنج تن از کارگردانان و بازیگران برجسته تاجیکستان را همراه با لوح سپاس رئیس جمهور (که در آن هنگام مستعفی و فراری و درخجند بود!) به آنان اهدا کرد .

گاهی تناقض و تضاد و در همان حال صلح کل ، در تاجیکستان ، دیدنی و حتی خنده انگیز بود .

مثلاً همین واقعه که عرض شد . از یکسو رئیس جمهوری را در پایون دولتی فرود گاه وادار به استعفا می کنند واز سوی دیگر ، لوحه از پیش امضا شده او را همچنان محترم می دارند و آن را به عنوان جایزه به هنر مندان خود می دهند . البته می توان حدس زد که این کار ، کار عوامل کمونیست و باطناً طرفدار همان رئیس جمهور می توانست بود ، اما آنچه انجام این کار را برای آن عوامل آسان می کرد ، خام فکری و خامدستی نیروهای مردمی در اندیشه و عمل و حالت صلح کل آنان در برخورد با آن عوامل بود . و سر انجام هم نتیجه آن را دیدند و دیدیم .

۳- نمایش فولکلوریک . پنجشنبه ۷۱/۶/۱۹ به اتفاق دکتر ایرج گل سرخی و دکتر رزمجو برای دیدن اجرای یک نمایشنامه فولکلوریک به یکی دیگر از مجموع ۱۷ تآتری که در سراسر تاجیکستان ، وجود دارد ، رفتیم . این تآتر ، نسبتاً جوان ودر ۱۹۷۱ بنا شده است . نام نمایشنامه «سرگذشت صفر مقسوم» و نوشته عطا همدم نمایشنامه نویس تاجیک بود .

دیر رسیدیم و پرده اول را از دست دادیم ، بعد که فهمیدند ما از میهمانان کنگره هستیم ، با کمال میهمان نوازی و لطف ، آن پرده را برای ما چند نفر دوباره ، اجرا کردند .

سنگین و باشکوه نه ، اما شاد و دلچسب و گیرا بود . بازیگران اصلی باباسعید یتیم و نصرالله خداداد و خانم صبری نسا بودند . در پایان در پشت صحنه با بازیگران از نزدیک آشنا شدیم و دکتر سردبیر

گل سرخی برای آنان سخن گفت .

ادامه دارد



سه تن از بازیگران تآتر فولکلوریک